

برهان وجودی آنسلم و مسئله مقایسه با خود

حامد قدیری*

داود حسینی**

چکیده

برهان آنسلم از نمونه های نامور برهان وجودی است که قرن ها محل بحث فیلسوفان و منطق دانان بوده است. یکی از کلیدی ترین فرازهای این برهان چنین است که «اگر [آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست] در ذهن وجود داشته باشد، آن گاه می توان همین فرد را به عنوان موجود تصور کرد که فراتر است». بر اساس این فراز، می توان «مسئله مقایسه با خود» را مطرح کرد؛ مسئله ای که اولاً به تمایز میان «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» و «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست به عنوان موجود»، و ثانیاً به مقایسه میان آن ها می پردازد. در این مقاله، نگارندگان تلاش می کنند پاسخ چهار تقریر از برهان وجودی آنسلم، میلیکان، اوپنهایمر و زالتا، لوئیس، و کینگ، به «مسئله مقایسه با خود» را بررسی کنند؛ در مقام پاسخ گویی به این مسئله، میلیکان و هم چنین اوپنهایمر و زالتا آن را منحل کرده اند، لوئیس با استفاده از جهان های ممکن لوئیس به حل آن پرداخته است، و کینگ با بهره گیری از نظریه اشیاى التفاتی کوشیده است این تمایز را مدل کند. در این نوشتار استدلال می شود که مسئله منحل شدنی نیست؛ مدل لوئیس نظریه وی در باب جهان های ممکن را پیش فرض می گیرد و نظریه اشیاى التفاتی باعث ایجاد مشکلی می شود که صورت بندی کینگ را از اعتبار می اندازد.

کلیدواژه ها: برهان وجودی آنسلم، منطق آزاد، منطق موجّهات، مسئله مقایسه با خود، تصورپذیری، جهان های ممکن، اشیاى التفاتی.

* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه - منطق، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

Hamed0Ghadiri@Gmail.com

** استادیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس Davood.hosseini@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۱۵

۱. مقدمه

برهان وجودی آنسلم از همان آغاز، دست به دست مدافعان و مخالفان چرخید؛ بسیاری از فیلسوفان و منطقیون تلاش کردند تا در میان سطرهای این برهان ردی از مغالطه یا حقیقت بیابند. صورت‌بندی‌های متفاوتی از آن ارائه شد و قرن بیستم، قرن پاگرفتن منطق‌های جدید، زمینه را برای ظهور تقریرهای متفاوت این برهان فراهم کرد.

پیش از پرداختن به صورت‌بندی‌های این برهان، لازم است به متن برهان توجه کنیم. برهان آنسلم در عبارت زیر از پروسلوگیون^۲ یافتنی است:

حتی یک احمق نیز مجبور است بپذیرد که «چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست» در ذهن وجود دارد، زیرا او وقتی این عبارت را می‌شنود، آن را می‌فهمد و هر آن‌چه فهمیده می‌شود، در ذهن وجود دارد. هم‌چنین مطمئناً «چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست»، نمی‌تواند صرفاً در ذهن وجود داشته باشد، زیرا اگر صرفاً در ذهن وجود داشته باشد، آن‌گاه می‌توان همین فرد را موجودی تصور کرد که فراتر است. بدین ترتیب، همین فردی که چیزی فراتر از آن قابل تصور نیست، فردی است که چیزی فراتر از آن قابل تصور است که به وضوح ناممکن است. بنابراین، شکی نیست که «آن‌چه فراتر از آن چیزی قابل تصور نیست» هم در ذهن وجود دارد و هم در عالم واقع (Anselm, 1077: 87).

یک صورت‌بندی ابتدایی و ساده از این برهان را می‌توان به شکل زیر ارائه داد:

۱. خدا چیزی است که فراتر (greater) از او قابل تصور نیست (تعریف)؛
۲. خدا یا صرفاً در فهم وجود دارد یا هم در فهم است و هم در واقع؛
۳. اگر خدا صرفاً در فهم باشد، آن‌گاه می‌توان موجودی را تصور کرد که علاوه‌بر ویژگی‌های ثابت‌شده برای خدا، در واقع هم وجود داشته باشد؛
۴. چیزی که هم در فهم وجود دارد و هم در واقع، فراتر از همان چیز است اگر تنها در فهم وجود داشته باشد؛
۵. پس حداقل یک شیء فراتر از خدا قابل فهم است که با تعریف خدا در سطر یکم ناسازگار است؛

۶. پس خدا، صرفاً در فهم نیست؛

۷. پس خدا هم در فهم است و هم در واقع وجود دارد (Oppy, 1996).

سطر سطر این برهان حاوی مناقشات زیادی است، می‌توان این بخش از متن را

کلیدی‌ترین فراز آن دانست: «اگر [آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست] صرفاً در ذهن وجود داشته باشد، آن‌گاه می‌توان همین فرد را به‌عنوان موجود تصور کرد که فراتر است». در این فراز می‌توان دو گام را تشخیص داد:

یکم: در صورت عدم وجود «آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست»، می‌توان فرد متمایزی را به شکل «آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست به‌عنوان موجود» تصور کرد؛ دوم: فرد دوم، از فرد نخست فراتر است.

در بررسی این دو گام می‌توان این سؤال را مطرح کرد که چه تمایزی میان آن دو فرد وجود دارد و چگونه می‌توان یک فرد را با چیزی شبیه خودش مقایسه کرد. این سؤال را با عنوان «مسئله مقایسه با خود» پی خواهیم گرفت.

۲. مسئله مقایسه با خود

مسئله مقایسه با خود، را می‌توان با توجه به متن آنسلم این‌گونه تبیین کرد: «چه تمایزی میان «آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست» و «آن‌چه فراتر از آن قابل توجه نیست به‌عنوان موجود» وجود دارد؟»

نگارندگان معتقدند این مسئله یکی از مسائل اصلی و بغرنج مربوط به برهان وجودی آنسلم است. نحوه پاسخ به این مسئله و هم‌چنین نشان‌دادن آن در صورت‌بندی‌های برهان وجودی آنسلم، باعث تمایز صورت‌بندی‌های متفاوت آن می‌شود. برای مثال، برخی از صورت‌بندی‌ها تمایز این دو را بدین‌گونه توضیح داده‌اند که این مقایسه در واقع میان دو حالت متفاوت برقرار است؛ به عبارت دیگر، یک فرد در حالت الف با همان فرد در حالت ب مقایسه می‌شود. این راهکار، زمینه را برای استفاده از جهان‌های ممکن فراهم خواهد کرد (همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، صورت‌بندی دیوید لوئیس چنین است). از سوی دیگر، برخی معتقدند این مقایسه در واقع میان دو فرد متفاوت صورت می‌گیرد و افزودن ویژگی «به‌عنوان موجود» باعث ایجاد فرد جدید می‌شود (پیتر کینگ با استفاده از اشیای التفاتی چنین ادعایی دارد). با این حال، صورت‌بندی‌هایی هم بوده است که یا نیاز صورت‌بندی برهان آنسلم را به این مسئله رد کرده‌اند یا احساس نیاز کرده‌اند، اما از پاسخ‌دادن به آن طفره رفته‌اند. هرچند صورت‌بندی‌های ارائه‌شده از برهان وجودی آنسلم صریحاً به این مسئله اشاره نکرده‌اند، با تأمل در مبانی و روش‌های استفاده‌شده در این صورت‌بندی‌ها می‌توان پاسخ صاحبان آن‌ها به این مسئله را دید.

مسئله مقایسه با خود مسئله ای مستقل و بدیع است و پاسخ به آن همیشه به شکل ضمنی و تلویحی بوده است. در مقاله حاضر، نگارندگان می کوشند پاسخ روشن چند صورت بندی متفاوت از برهان وجودی آنسلم به این مسئله را به دست آورند. هم چنین تلاش می شود میزان موفقیت این پاسخ ها تا حد امکان مورد سنجش قرار گیرد. در ادامه برای بررسی مسئله مقایسه با خود، چهار صورت بندی از برهان وجودی آنسلم را خواهیم کاوید:

۱. صورت بندی ارائه شده توسط پیتر میلیکان در ۲۰۰۴؛

۲. صورت بندی ارائه شده توسط اوپنهاایمر و زالتا در ۱۹۹۱؛

۳. صورت بندی ارائه شده توسط دیوید لوئیس در ۱۹۷۰؛

۴. صورت بندی ارائه شده توسط پیتر کینگ در ۱۹۸۴.

به طور خلاصه میلیکان ۲۰۰۴ مسئله را منحل کرده است، زیرا ترجمه ای از متن آنسلم را می پذیرد که این مسئله در آن نمود نمی یابد؛ اوپنهاایمر و زالتا ۱۹۹۱ به مسئله نپرداخته اند هر چند ترجمه مورد پذیرش آنان، شامل این مسئله است؛ لوئیس با استفاده از مدل جهان های ممکن خود، صورت بندی موجهاتی از مسئله ارائه کرده است؛ و کینگ ۱۹۸۴ مسئله را بر اساس اشیای التفاتی مدل کرده است که بر اساس آن، دو فرد مقایسه شده از هم متفاوت هستند. نشان خواهیم داد که انحلال میلیکان بر پایه ترجمه نادرست متن آنسلم است، نپرداختن اوپنهاایمر و زالتا به مسئله ناموجه است، صورت بندی لوئیس بر پیش فرض های متافیزیکی سنگینی استوار است، و استفاده کینگ از اشیای التفاتی، در ظاهر این مسئله را حل می کند اما مشکل جدی دیگری برای صورت بندی او می آفریند.

۳. تقریر میلیکان

میلیکان (۲۰۰۴) ابتدا تقریری از این برهان آنسلم ارائه می دهد تا پاسخ نقدهای رایج را بدهد و سپس، بر اساس همان تقریر، نقدی اساسی به این برهان وارد کند. بدین ترتیب، می توان سه گام را در این مقاله تشخیص داد:

یکم: گزارشی از نقدهای وارد بر برهان وجودی آنسلم که طی آن، ۹ نقد را برمی شمارد؛^۱

دوم: ارائه تقریری از برهان وجودی آنسلم، به گونه ای که پاسخی در خور نقدهای پیش گفته داشته باشد؛

سوم: ایراد نقد خود بر این برهان به گونه‌ای که این تقریر را از پای در آورد. در این جا صرفاً به گام دوم پرداخته شده و نحوه مواجهه میلیکان با مسئله مقایسه با خود را گزارش و بررسی خواهیم کرد.

میلیکان ترجمه چارلزورث (Charlesworth, 1965) از آنسلم را مبنای کار خود قرار می‌دهد، به استثنای عبارت کلیدی‌ای که پیش‌تر به‌عنوان موطن مسئله مقایسه با خود به آن اشاره شد. توضیح آن که چارلزورث عبارت یادشده را چنین ترجمه کرده است: «اگر چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست صرفاً در ذهن وجود داشته باشد، آن گاه همان را می‌توان به صورت موجود در عالم واقع تصور کرد که فراتر است» (ibid).^۲

حال آن که میلیکان معتقد است ترجمه صحیح عبارت آنسلمی چنین خواهد بود: «اگر چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست صرفاً در ذهن وجود داشته باشد، آن گاه چیزی که فراتر از آن است قابل تصور است که در عالم واقع هم وجود داشته باشد» (Milican, 2004).^۳

وی برای این تغییر دو دلیل ارائه می‌دهد:

یکم: ترجمه نادرست چارلزورث، همانند اشتباه سایر مترجمان، از آن جا نشئت گرفته است که ویرگول‌هایی را وارد متن آنسلم کرده‌اند و همین معنا را تغییر داده است. میلیکان معتقد است شواهدی برای درستی این سخن وی وجود دارد؛

دوم: گونیلون چنین تعبیری از متن آنسلم داشته و در مکاتبات خود با آنسلم این عبارت را به وی نسبت داده است؛ و آنسلم تلاشی برای نقض تعبیر گونیلون نکرده است.

میلیکان معتقد است برای بیان برهان وجودی آنسلم، به نظریه‌ای نیاز داریم که طبق آن بتوانیم به «هوباتی» (entity) که هم‌اکنون بالفعل بودن آن‌ها معلوم است، ویژگی‌هایی را نسبت دهیم. هم‌چنین بتوانیم ویژگی‌های دیگری را از ویژگی‌های فعلی آن استنباط کنیم. برای این کار، میلیکان از مفهوم «طبیعت» (nature) استفاده می‌کند که آنسلم، گونیلون، و دکارت آن را به کار برده‌اند. طبیعت هوبت مفروضی است که فارغ از وجود و عدم می‌توان درباره آن سخن گفت. وقتی می‌گوییم که یک طبیعت نمونه‌سازی (instantiated) شده است که دست کم یک متناظر واقعی داشته باشد.

هم‌چنین میلیکان در این مقاله، اصلی را به آنسلم نسبت می‌دهد و معتقد است ترجمه یادشده، تعبیر گونیلون از متن آنسلم، و هم‌چنین منطق برهان وجودی آنسلم از آن پشتیبانی می‌کنند. این اصل چنین است که: «هر طبیعتی که نمونه‌سازی شده است، هرچند واجد

ویژگی خاصی نباشد، فراتر است از هر طبیعتی که واجد ویژگی های بسیار بهتری باشد، اما نمونه‌سازی نشده است» (ibid).

این اصل از آنجا لازم است که بر طبق ترجمه میلیکان وقتی طبیعت «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» وجود ندارد، چیزی دیگر وجود دارد (مثلاً قلمی که با آن می نویسم) که از آن طبیعت فراتر است؛ چراکه اولی نمونه‌سازی نشده ولی دومی شده است.

در هر صورت، میلیکان با پذیرفتن ترجمه مورد نظر خود، اساساً مسئله مقایسه با خود را منحل کرده است. به بیان دیگر، در برهان وجودی آنسلم نیازی نیست مقایسه ای میان «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» و «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست به‌عنوان موجود» وجود داشته باشد، زیرا این مقایسه میان «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» و «چیزی» (something) دیگر برقرار شده است. از این رو، انگیزه ناشی از مسئله مقایسه با خود، در صورت‌بندی میلیکان وجود ندارد.

اما تقریر میلیکان بی پاسخ نماند؛ آپی (۲۰۰۷) مدعی است که ترجمه مورد نظر میلیکان از عبارت آنسلمی نه‌تنها مناسب نیست، مشکلاتی هم در سازگاری عبارت فراهم می‌کند. از منظر آپی، در صورت پذیرش ترجمه میلیکان، کلمه also در متن بی معنا خواهد بود، زیرا از یک سو فرض کرده ایم «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» صرفاً در ذهن وجود دارد و در جهان خارج نیست و از سوی دیگر، آن «چیز» دیگر در جهان خارج وجود دارد و دلیلی برای وجودداشتش در ذهن نیست. بدین ترتیب، مشخص نخواهد بود وقتی که عبارت به چیزی که هم در جهان خارج و هم در ذهن وجود داشته باشد دلالت ندارد، لفظ also چه کاربردی دارد.

از سوی دیگر، ناگاساوا (۲۰۰۷) به ترتیب دلایل میلیکان در نسبت‌دادن اصل یادشده به آنسلم را رد می‌کند؛ از منظر ناگاساوا، حتی ترجمه میلیکانی نیز مستلزم آن اصل نیست و رابطه استلزام برعکس است. هم‌چنین ناگاساوا معتقد است می‌توان فرضیه‌هایی ارائه داد که طی آن، تصحیح‌نکردن برداشت گونیلون از جانب آنسلم به معنای موافقت با آن نباشد؛ برای مثال می‌توان چنین فرضیه‌ای را مطرح کرد که آنسلم عامدانه کوشیده است در متون مربوط به برهان وجودی نوعی ابهام را وارد سازد؛ ناگاساوا مدعی است برای این فرضیه، مؤیداتی وجود دارد. نهایتاً ناگاساوا نشان می‌دهد که منطق برهان وجودی آنسلم با پذیرفتن اصلی ضعیف‌تر از اصل یادشده نیز به انجام خواهد رسید. بر اساس اصل ضعیف‌تر، «وجود» ویژگی کمال‌سازی است که با افزوده‌شدن به یک فرد، باعث کمال آن می‌شود.

بدین ترتیب، «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» با افزوده شدن ویژگی «وجود»، فراتر از حالتی است که فاقد آن است.

در مجموع می توان پذیرفت که نقدهای آپی و ناگاساوا بر ترجمه میلیکان کارسازند. تا جایی که به مسئله مقایسه با خود مربوط می شود، میلیکان سعی در انحلال این مسئله داشته است تا دچار بسیاری از دشواری های مدل سازی آن نشود، اما این تلاش بر پایه ترجمه نادرستی از متن آنسلم بنیاد نهاده شده است. از این رو می توان نتیجه گرفت که میلیکان در باب انحلال مسئله مقایسه با خود، موفق نبوده است.

۴. تقریر اوپنهایمر و زالتا

اوپنهایمر و زالتا تا به حال در سه مقاله به بررسی برهان وجودی آنسلم پرداخته اند؛ نخستین بار در ۱۹۹۱ کوشیدند تقریری از این برهان در منطق آزاد ارائه دهند که طبق آن، برهان بدون استفاده از قواعد منطق موجّهات، وجود خدا را نتیجه می دهد. در ۲۰۰۷ با تفکیک میان مصداق دهی (encoding) و کدگذاری (exemplification)، تقریر سابق خود را واکاوی کرده و استدلال کردند که برهان وجودی آنسلم نهایتاً نشان می دهد که خدای آنسلمی، ویژگی «وجود» را کدگذاری می کند و نه مصداق دهی؛ حال آن که هدف آنسلم از این برهان، اثبات مصداق دهی ویژگی «وجود» بوده است. نهایتاً در ۲۰۱۱ تقریر خود را با استفاده از برنامه 9 prover بازنویسی کردند که به نظر می رسد سطری از برهان که منشأ نقد ۲۰۰۷ بوده است، در اثباتی که برنامه کشف کرده حذف شده است. در این نوشتار فقط تقریر ارائه شده در مقاله ۱۹۹۱، که هسته مرکزی دو مقاله دیگر نیز بوده است، بررسی می شود.

پیش از صورت بندی برهان وجودی، اوپنهایمر و زالتا تمایز میان being و existence را مبنای کار خود قرار می دهند. از نظر آن ها، دامنه being شامل اشیای موجود و ناموجود می شود؛ به صورت شماتیک، می توان رابطه این دو را این گونه نشان داد:



از نظر ایشان، سور بر روی دامنه *being* بسته می شود؛ از این رو، سور جزئی دلالتی بر «وجود» نخواهد داشت.

اوپنهايمر و زالتا برای ساخت تقریر خود، از ترجمه جاناتان بارنز استفاده می کنند که طبق آن، دو مقدمه در متن آنسلم تشخیص می دهند:

مقدمه یکم: «چیزی که فراتر از آن قابل تصور نباشد، در ذهن وجود دارد».^۵

مقدمه دوم نیز همان بخش کلیدی متن آنسلم است که چنین ترجمه شده است:

مقدمه دوم: «اگر [آن چه فراتر از آن قابل تصور نیست] صرفاً در ذهن باشد، همان را می توان تصور کرد که در جهان واقع نیز باشد که فراتر است».^۶

همان طور که مشاهده می شود، متن مقدمه دوم مطابق است با ترجمه ارائه شده توسط چارلزورث و هم چنین ترجمه ای که در ابتدای نوشتار حاضر آورده شد. از این رو، می توان گفت که اوپنهايمر و زالتا، برخلاف میلیکان، با مسئله مقایسه با خود مواجه هستند.

اوپنهايمر و زالتا مقدمات را به صورت زیر صورت بندی می کنند:

صورت بندی مقدمه یکم: «فردی از دامنه (مانند x) هست که تصورپذیر بوده و هیچ

عضوی از دامنه (مانند y) نیست که تصورپذیر بوده و فراتر از x باشد».

صورت بندی مقدمه دوم: «اگر [آن چه فراتر از آن قابل تصور نیست] وجود نداشته

باشد، آن گاه فرد تصورپذیری عضو دامنه است که فراتر از [آن چه فراتر از آن قابل تصور نیست] باشد».

همان طور که مشاهده می شود، میان صورت بندی مقدمه دوم و متن آنسلم تفاوت هایی وجود دارد؛ اوپنهايمر و زالتا صریحاً بیان می کنند که صورت بندی مقدمه دوم مطابق با متن آنسلم نیست، اما از آن جا که ضعیف تر از آن است مشکلی برای برهان ایجاد نخواهد کرد.

به نظر می رسد که هر چند اوپنهايمر و زالتا ترجمه ای از متن آنسلم را پذیرفته اند که طبق آن، مسئله مقایسه با خود مطرح می شود، گزاره ای مانند ترجمه مورد نظر میلیکان را صورت بندی کرده اند که بالتبع منجر به حذف مسئله مقایسه با خود می شود. از این رو، به نظر می رسد لازم است برای تکمیل برهان، زیربرهانی ارائه شود که از صورت بندی دقیق متن آنسلم آغاز کرده و به مقدمه دوم اوپنهايمر و زالتا ختم شود.^۶

طرح کردن یا طرح نکردن مسئله مقایسه با خود، برای تقریر اوپنهايمر و زالتا چه فایده ای

دارد؟ اوپنهايمر و زالتا به صراحت می گویند که یکی از ویژگی های تقریرشان استفاده نکردن از منطق موجهات است؛ به گونه ای که اعتبار این تقریر مستقل از اعتبار قواعد موجهاتی

است. با این حال به نظر می‌رسد این ادعای اوپنهایمر و زالتا تمام نیست مگر آن که زیربرهان یادشده را ارائه دهند و نشان دهند که در آن زیربرهان نیز از قواعد منطق موجهات استفاده نشده است. اهمیت این مسئله زمانی بیش تر می‌شود که بدانیم مسئله مقایسه با خود، که اوپنهایمر و زالتا به گونه‌ای آن را دست‌نخورده باقی گذاشته‌اند، یکی از انگیزه‌های موجهاتی‌دانستن برهان وجودی است؛ به این معنا که برخی کوشیده‌اند تا برای نشان‌دادن این مسئله، «آن چه فراتر از آن قابل تصور نیست» را در دو جهان ممکن متفاوت در نظر گیرند و مقایسه آنسلمی را میان یک فرد در دو جهان متفاوت برقرار کنند. در ادامه، این نوع مواجهه در مقدمه دوم لوئیس به‌وضوح قابل مشاهده است.^۷

از آن جا که اوپنهایمر و زالتا در مقاله‌های بعدی خود (۲۰۰۷ و ۲۰۱۱) همین تقریر را اساس کار خود قرار داده‌اند و مقدمه دوم را به همین شکل صورت‌بندی کرده‌اند، نکته پیش‌گفته درباره آن‌ها نیز صادق است. به عبارت دیگر، در این دو مقاله نیز بین متن آنسلم و مقدمه دوم اختلاف وجود داشته و در راستای تقویت ادعای غیر موجهاتی‌بودن برهان، لازم است زیربرهان مربوطه را به شکل غیر موجهاتی ارائه دهند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که تقریر اوپنهایمر و زالتا ناتمام است و هیچ راه حلی برای مسئله مقایسه با خود ارائه نداده‌اند. از سوی دیگر، اگر هدف صورت‌بندی متن آنسلم است به گونه‌ای که تمام مقدمات آن مطابق با متن صورت‌بندی شود، این ناتمام‌بودن و فاصله میان متن آنسلم و مقدمه صورت‌بندی‌شده زالتا و اوپنهایمر، باعث حاصل‌نشدن هدف صورت‌بندی خواهد بود.

۵. تقریر دیوید لوئیس

لوئیس (۱۹۷۰) معتقد است برهان وجودی آنسلم سه مقدمه دارد که به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. هر آنچه در ذهن وجود دارد، می‌تواند به‌عنوان موجود در جهان واقع تصور شود؛
۲. هر آنچه در ذهن وجود دارد، اگر در جهان واقع نیز موجود بود فراتر بود از همان وقتی که در جهان واقع موجود نبود؛
۳. چیزی در ذهن وجود دارد که چیزی فراتر از آن قابل تصور نیست.

مقدمات نخست و دوم دقیقاً مطابق با ترجمه‌هایی است که پیش‌تر ارائه کردیم؛ از این رو مسئله مقایسه با خود نیز برای لوئیس مطرح می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، در مقدمه دوم، لوئیس باید یک چیز در حالی که وجود دارد را با همان چیز در حالی که وجود ندارد مقایسه کند؛ از این رو، این دو فرد باید از یک‌دیگر متمایز باشند.

لوئیس برای مدل کردن این مقدمات، از جهان های ممکن، مشخصاً جهان های ممکن لوئیزی، استفاده می کند؛ بدین ترتیب، مقدمه یکم را به شکل زیر بازخوانی کرده و آن را صورت بندی می کند:

مقدمه یکم: به ازای هر فرد تصورپذیر x ، جهانی مانند W هست که x در W وجود دارد.^۸ در صورت بندی مقدمه دوم، به وضوح مشخص است که لوئیس مسئله مقایسه با خود را از منظر موجهاتی حل می کند؛ به این معنا که یک فرد از یک جهان ممکن را با همان فرد در جهانی دیگر مقایسه می کند. بدین ترتیب، صورت بندی مقدمه دوم چنین است:

مقدمه دوم: به ازای هر فرد تصورپذیر x و به ازای هر دو جفت جهان ممکن W و V ، اگر x در W موجود باشد، اما در V ناموجود باشد، آن گاه x در W از x در V فراتر است.^{۹ و ۱۰}

اما مقدمه سوم، تن به صورت بندی نمی دهد. لوئیس معتقد است چهار صورت بندی متفاوت از مقدمه سوم می توان ارائه داده که فقط دو مورد از آن ها اعتبار استدلال را حفظ می کنند؛ با این حال، این دو صورت بندی دارای مشکلاتی هستند که پذیرش آن ها را با مشکل مواجه می کند. این چهار صورت بندی به شکل زیر هستند:

صورت بندی یکم از مقدمه سوم: فرد تصورپذیری مانند x هست^{۱۱} که به ازای هیچ جهان ممکنی مانند W و فردی مانند y ، y در W فراتر از x در جهان بالفعل نیست.^{۱۲}

صورت بندی دوم از مقدمه سوم: فرد تصورپذیری مانند x و هم چنین جهان ممکنی مانند V هست که به ازای هیچ جهان ممکنی مانند W و فردی مانند y ، y در W فراتر از x در V نیست.^{۱۳}

صورت بندی سوم از مقدمه سوم: فرد تصورپذیری مانند x هست که به ازای هیچ دو جهان ممکنی مانند W و V و هم چنین هیچ فردی مانند y ، y در W فراتر از x در V نیست.^{۱۴}

صورت بندی چهارم از مقدمه سوم: فرد تصورپذیری مانند x هست که به ازای هیچ جهان ممکنی مانند W و هم چنین هیچ فردی مانند y ، y در W فراتر از x در W نیست.^{۱۵}

لوئیس معتقد است صورت بندی های دوم و چهارم، استدلال را از اعتبار می اندازند و فقط صورت بندی های یکم و سوم، اعتبار آن را تضمین می کنند. در مقابل پذیرش هر یک از این مقدمات با مشکلاتی مواجه است. به هر حال، فارغ از وارد بودن یا نبودن نقد لوئیس به برهان آنسلم، می توان تقریر لوئیس را نمونه ای از تقریرهایی دانست که می کوشند مسئله مقایسه با خود را با استناد به جهان های ممکن حل کنند. در صورتی که معنای موجهاتی بودن یک استدلال را استفاده از معناشناسی موجهاتی، جهان های

ممکن، در نظر بگیریم تقریر لوئیس و راه حل وی، در مواجهه با مسئله مقایسه با خود، موجهاتی خواهد بود.

هرچند لوئیس تلاش ظاهراً موفق در صورت‌بندی مسئله مقایسه با خود دارد، نتایج این تلاش فقط زمانی باورپذیر است که پیش‌فرض‌های آن نیز باورپذیر باشند. چنان‌که دیدیم بر طبق صورت‌بندی وی مسئله مقایسه با خود به مسئله مقایسه وجود یک شیء در یک جهان و وجود همان شیء در جهان دیگر تحویل می‌شود. ابتدا باید توجه کرد که لوئیس بر مبنای نظریه خاص خود در باب جهان‌های ممکن می‌تواند این نسبی‌کردن وجود را انجام دهد. به نظر وی همه جهان‌های ممکن موجودند و جهان ما یکی از این جهان‌هاست. از این رو اشیای جهان بالفعل و اشیای همه جهان‌های دیگر در دامنه یک سور قرار می‌گیرند و به یک اندازه موجودند. اما آیا این پذیرفتنی است؟ بسیاری معتقدند که نظریه لوئیس در باب جهان‌های ممکن پذیرفتنی نیست.

یک نقد سراسر است،^{۱۶} که به مسئله مقایسه با خود نیز مربوط است این است که در این صورت هیچ شیئی در دو جهان نمی‌تواند وجود داشته باشد، چراکه همه جهان‌ها موجودند و هر شیء در جهانی از این جهان‌ها قرار دارد، اما این کاملاً مخالف شهود ماست. وقتی گفته می‌شود که ممکن بود که من در حال نوشتن این مقاله نباشم بدین معناست که جهان دیگری ممکن است که خود من، در آن جهان در حال نوشتن این مقاله نیستم، نه این‌که فرد دیگری در جهان ممکن دیگری در حال نوشتن مقاله‌ای دیگر نیست. در بحث حاضر نیز وقتی قرار است «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» در دو جهان ممکن با هم مقایسه شود، باید خود این شیء در دو جهان ممکن حضور داشته باشد تا مقایسه با معنا باشد. وگرنه مقایسه یک شیء در یک جهان با شیء دیگری در جهان دیگر ارتباطی به برهان آنسلم نخواهد داشت.

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که گرچه لوئیس بر اساس مدل جهان‌های ممکن صورت‌بندی‌ای از مسئله مقایسه با خود ارائه داده است، این صورت‌بندی بر پیش‌فرض‌های متافیزیکی سنگینی استوار است؛ به‌گونه‌ای که این پیش‌فرض‌ها صحت صورت‌بندی وی را مشکوک جلوه می‌دهد.

۶. تقریر پیتز کینگ

کینگ (۱۹۸۴) معتقد است که ویژگی اصلی برهان آنسلم این است که بر تمایز میان «اشیای

التفاتی» (Intentional Objects) بنیان نهاده شده است. از نظر او، مقایسه موجود در این برهان که برخی را وادار به استفاده از مفاهیم موجهاتی کرده است، بر اشیای التفاتی و برخی اصول منطق التفاتی مبتنی است و بدون پذیرفتن این اصول، نمی‌توان برهان آنسلم را پذیرفت.

کینگ برای نشان‌دادن مرادش از اشیای التفاتی برخی از ویژگی‌های این نوع از اشیا را برمی‌شمارد؛ نخست آن‌که این اشیا، آیتم‌هایی ذهنی هستند با این حال، شامل چیزهایی مثل ترس و درد که در ذهن هستند، نمی‌شود. یک شیء التفاتی با هر وصفی قابل مشخص کردن است با این شرط که مؤلفه‌های این وصف، دوه‌دو با هم ناسازگار نباشند (مثل دایره مربع و عدد رنگی). بدین ترتیب، یکی دیگر از ویژگی‌های اشیای التفاتی، سازگاری درونی آن‌هاست. از نظر کینگ، سازگاری درونی اشیای التفاتی به معنای ممکن بودن آن‌ها نیست، زیرا در مدل‌های مبتنی بر جهان ممکن، زمانی یک شیء، ممکن است که در جهانی غیر از جهان بالفعل وجود داشته باشد. این یعنی آن شیء، «تمام» است و یگانه تفاوتش با اشیای موجود در این جهان آن است که در جهان بالفعل وجود ندارد؛ حال آن‌که اشیای التفاتی، اشیای ناتمامی هستند که در ذهن وجود دارند و برای ممکن شدن، باید صفات دیگری نیز به آن‌ها اضافه شود.

ویژگی دیگر اشیای التفاتی آن است که می‌توانند در تناظر با اشیای بالفعل متعددی باشند، اما این به معنای این‌همانی این شیء التفاتی با آن شیء بالفعل نیست. برای مثال، «مربع قهوه‌ای» می‌تواند با میز، سینی، و صندلی متناظر باشد. از سوی دیگر، از نظر آنسلم، «گرد آبی برنزی» با «گرد آبی» متمایز است. ساده‌ترین دلیل چنین ادعایی این است که اولی ویژگی‌ای دارد که دومی ندارد. بدین ترتیب، لازم است معیاری برای این‌همانی اشیای التفاتی ارائه داده شود. از نظر کینگ، زمانی اشیای التفاتی این‌همان هستند که شامل ویژگی‌های یک‌سان باشند؛ در غیر این صورت، متمایز خواهند بود. باید توجه داشت که حتی اگر دو شیء التفاتی متمایز، متناظر با یک شیء بالفعل یا ممکن باشند، باز هم متمایز خواهند بود.

با این توضیحات، به باور کینگ، یکی از ویژگی‌هایی که در ساخت اشیای التفاتی به کار می‌رود، ویژگی «وجود» است. فرض کنیم یک شکارچی نمی‌داند که نوع خاصی از یوزپلنگ منقرض شده است یا نه. با این حال، به سببری، جایی که به نظر می‌رسد این نوع یوزپلنگ در آن می‌زید، سفر می‌کند. شکارچی از این نوع یوزپلنگ مفهومی در ذهن دارد؛ به گونه‌ای که در مواجهه با آن، آن را خواهد شناخت، اما چون نمی‌داند که این یوزپلنگ

وجود دارد یا نه، این شیء التفاتی با شیء التفاتی دیگری که آن یوزپلنگ خاص را به مثابه یک فرد موجود فهم کرده، متفاوت است.

کینگ بر اساس تناظر اشیای التفاتی با اشیای ممکن یا بالفعل، نکته‌هایی را بیان می‌کند:
الف) یک شیء التفاتی ممکن است با چند شیء ممکن یا بالفعل متناظر باشد؛
ب) ممکن است چند شیء التفاتی با یک شیء ممکن یا بالفعل متناظر باشند؛
ج) وقتی می‌گوییم یک شیء هم در عالم واقع وجود دارد و هم در فهم، به این معناست که شیء التفاتی‌ای در فهم وجود دارد که با یک شیء بالفعل مطابق است.
کینگ در مواجهه با مسئله مقایسه با خود می‌کوشد با استفاده از نظریه اشیای التفاتی تمایز میان طرفین مقایسه را نشان دهد. از این رو، معتقد است آنسلم این مقدمه را لازم دارد: «به ازای هر شیء التفاتی مانند a که نه شامل وجود است و نه شامل عدم، شیء التفاتی a به‌عنوان موجود»، با a تمایز دارد.^{۱۷}

بدین ترتیب، کینگ بر اساس نظریه التفاتی، تمایز میان «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست» و «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست به‌عنوان موجود» را چنین توضیح می‌دهد که اگر فرض کنیم که اولی به g دلالت کند، آن گاه دومی به «g به‌عنوان موجود» دلالت خواهد کرد و از آنجا که اضافه کردن یک وصف، شیء التفاتی جدیدی می‌سازد، بین این دو تمایز وجود خواهد داشت.

کینگ از همین موضع برای استدلال در راستای غیرموجهاتی بودن برهان آنسلم استفاده می‌کند. به ادعای وی، در کار آنسلم باید مقایسه‌ای میان تصور یک شیء (در این جا: g) و تصور آن به شکل موجود (در این جا: «g به‌عنوان موجود») صورت گیرد. در موجهات، هر تصورپذیر را در یک جهان ممکن، موجود می‌دانند اما ما لازم داریم که یک چیز (در این جا: g) را صرف نظر از وجودش تصور کنیم. از این رو، این مقایسه و تمایز را نمی‌توان با استفاده از جهان‌های ممکن مدل کرد. به‌طور خلاصه، تقریر برهان آنسلم از منظر کینگ چنین خواهد بود:

۱. خدا چیزی است که فراتر از آن قابل تصور نیست؛^{۱۸}
۲. هر آنچه فهمیده می‌شود در فهم قرار دارد؛^{۱۹}
۳. احمق می‌گوید خدا وجود ندارد؛^{۲۰}
۴. احمق (۱) را می‌فهمد.^{۲۱}
۵. فهمیدن یک گزاره، تابعی از فهمیدن اجزای سازنده آن گزاره است؛^{۲۲}

۶. احمق «چیزی را که فراتر از آن قابل تصور نیست» را می‌فهمد؛^{۲۳}
۷. چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست، در فهم احمق قرار دارد؛^{۲۴}
۸. به ازای هر شیء التفاتی مانند a که نه شامل وجود است و نه شامل عدم، شیء التفاتی «به‌عنوان موجود»، با a تمایز دارد؛^{۲۵}
۹. فردی که دارای شیء التفاتی a آن‌گونه‌ای که در (۸) توضیح داده شده باشد، شیء التفاتی متمایز «به‌عنوان موجود» را نیز دارد یا می‌تواند داشته باشد؛^{۲۶}
۱۰. فرض کنیم g شیء التفاتی ای باشد که با وصف «چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست» مشخص شده باشد. به ازای هر شیء التفاتی ای مانند x ، اگر x و g متمایز باشند، آن‌گاه g از x فراتر است (بازنویسی عبارت «آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست»)^{۲۷}؛
۱۱. یک فرد تصورپذیر یا (الف) صرفاً در فهم وجود دارد؛ یا (ب) هم در فهم وجود دارد و هم در عالم واقع؛
۱۲. فرض خلف: فرض کنیم بخش (الف) مقدمه (۱۱) صادق باشد؛ یعنی چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست صرفاً در فهم وجود داشته باشد؛^{۲۸}
۱۳. [بر اساس (۸)] شیء التفاتی g از « g به‌عنوان موجود» متمایز است؛^{۲۹}
۱۴. احمق شیء التفاتی « g به‌عنوان موجود» را در فهم خود دارد؛^{۳۰}
۱۵. « g به‌عنوان موجود» از g فراتر است؛^{۳۱}
۱۶. g فراتر از « g به‌عنوان موجود» است (بر اساس ۱۰)؛^{۳۲}
- و از آن جا که سطرهای ۱۵ و ۱۶ متناقض هستند، نقیض فرض خلف به دست می‌آید که در نتیجه قسمت (ب) مقدمه ۱۱ ثابت می‌شود: «آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست» هم در فهم وجود دارد و هم در عالم واقع.
- در هر صورت، نحوه مواجهه کینگ با مسئله مقایسه با خود را می‌توان بدیلی برای مواجهه موجهاتی لوئیس دانست؛ مواجهه‌ای که در آن کینگ می‌کوشد با استفاده از نظریه اشبای التفاتی تمایز مورد نیاز را مدل کرده و علاوه بر آن، استدلال می‌کند که نمی‌توان این برهان را با استفاده از جهان‌های ممکن صورت‌بندی کرد. از این رو به‌نظر می‌رسد مدل کینگ بر اساس اشبای التفاتی بسیار بهتر از مدل لوئیس است، چراکه برای صورت‌بندی مسئله مقایسه با خود وارد پیچیدگی‌های موجهاتی نشده است.
- اما این مدل‌سازی مسئله مقایسه با خود، نیز مشکل خود را دارد. در بررسی تقریر کینگ می‌توان به اشکالی جدی در سطرهای برهان وی اشاره کرد. در سطرهای پیش از سطر

(۱۲)، شیء التفاتی مورد استفاده g بوده است، اما از آن جا که پیرامون اشیای التفاتی سخن می‌گوییم، فرض خلف سطر (۱۲) باعث می‌شود سطرهای بعدی برهان با شیء التفاتی جدیدی سروکار داشته باشد: «g به‌عنوان ناموجود»، زیرا در این سطر فرض کرده‌ایم که g صرفاً در ذهن وجود داشته و در عالم واقع وجود نداشته باشد. بدین ترتیب، مقایسه‌ای که در سطر (۱۵) برهان به دست می‌آید چنین خواهد بود:

۱۵' «g به‌عنوان موجود» از «g به‌عنوان ناموجود» فراتر است.

این مسئله سبب می‌شود که تناقض مورد ادعای کینگ میان سطرهای (۱۶) و (۱۷) از میان رفته و زمینه‌ای برای استنتاج نقیض فرض خلف فراهم نباشد. اهمیت این اشکال برای مسئله مقایسه با خود حیاتی است، چراکه کینگ فرض کرده در برهان آنسلم مقایسه بین g و «g به‌عنوان موجود» صورت گرفته، در حالی که طبق متن آنسلم، و با فرض پذیرش روش کینگ در صورت‌بندی برهان با ابزار اشیای التفاتی، مقایسه بین «g به‌عنوان ناموجود» و «g به‌عنوان موجود» صورت پذیرفته است.

این نکته می‌تواند استدلال کینگ بر ناموجهاتی بودن برهان وجودی را نیز زیر سؤال ببرد، زیرا در آن جا مدعی شده است که چون مقایسه میان g و «g به‌عنوان موجود» است، نمی‌توان در جهان‌های ممکن آن را مدل کرد؛ حال آن‌که بر اساس نقد وارد بر سطر (۱۵)، مقایسه میان «g به‌عنوان ناموجود» و «g به‌عنوان موجود» است و از آن جا که هر دو واجد اظهار مربوط به وجود و عدم هستند، می‌توان مدلی بر اساس جهان‌های ممکن در نظر گرفت که یکی از آن‌ها عضو دامنه ناموجودات و دیگری عضو دامنه موجودات باشد.^{۳۳}

۷. نتیجه‌گیری

یکی از کلیدی‌ترین عبارتهای پروسلوگیون ۲ بیان می‌دارد که «اگر [آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست] صرفاً در ذهن وجود داشته باشد، آن‌گاه می‌توان همین فرد را به‌عنوان موجود تصور کرد که فراتر است.» در این عبارت، تمایز و مقایسه میان «آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست» و «آن‌چه فراتر از آن قابل تصور نیست به‌عنوان موجود» بیان شده است که از آن به «مسئله مقایسه با خود» یاد کرده‌ایم. صورت‌بندی‌های متفاوتی از برهان وجودی آنسلم وجود دارد که هر یک به شکلی کوشیده‌اند مسئله مقایسه با خود را حل یا منحل کنند. طی یک دسته‌بندی می‌توان تقریرهایی را جای داد که اقدام به انحلال مسئله مقایسه با خود کرده‌اند؛ در این دسته می‌توان به تقریر میلیکان و هم‌چنین تقریر مشترک اوپنهایمر و

زالتا اشاره کرد. میلیکان (۲۰۰۴) با این ادعا که ترجمه متن آنسلم باید به گونه دیگری باشد، این مسئله را به کلی منحل کرده است، زیرا نیازی به تمایز میان دو فرد پیش گفته ندارد بلکه در ترجمه مورد پذیرش وی، مقایسه میان «آن چه فراتر از آن قابل تصور نیست» و «چیزی» دیگر صورت گرفته است. اوپنهايمر و زالتا (۱۹۹۱) ترجمه‌ای را مبنای کار خود قرار داده‌اند که مسئله مقایسه با خود را مطرح می‌کند، اما در صورت بندی این ترجمه، آگاهانه به مسیر میلیکان رفته‌اند. از این رو، این تقریر نیز مسئله مقایسه با خود را منحل کرده است. با این حال، تفاوت این دو تقریر در آن است که میلیکان مستقیماً اقدام به تغییر متن آنسلم کرده است حال آن‌که اوپنهايمر و زالتا صرفاً در صورت بندی این تغییر را اعمال کرده‌اند.

درمقابل، می‌توان دسته دیگری را قرار داد که اقدام به حل مسئله مقایسه با خود کرده‌اند؛ لوئیس (۱۹۷۰) با استفاده از جهان‌های ممکن لوئیزی کوشیده است این تمایز را بر اساس جهان‌های ممکن نشان دهد. اگر معنای موجهاتی بودن یک استدلال را استفاده از معناشناسی موجهاتی بدانیم، تقریر لوئیس تقریری موجهاتی خواهد بود. با این حال، کینگ (۱۹۸۴) تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از نظریه اشیاى التفاتی، این تمایز را میان دو شیء التفاتی در نظر گرفته و بر اساس آن به تقریر برهان بپردازد. علاوه بر این، کینگ مدعی است برهان وجودی آنسلم را نمی‌توان با استفاده از جهان‌های ممکن و مدل‌های موجهاتی بازنویسی کرد.

بدین ترتیب، می‌توان انواع مواجهه تقریرهای پیش گفته با مسئله مقایسه با خود را به این شکل نشان داد:



در مقاله حاضر استدلال شد که مدل لوئیزی پیش فرض‌های متفاوتی خاص خود را دارد. هم‌چنین هر چند کینگ معتقد است مقایسه آنسلمی میان g و «g به‌عنوان موجود»

صورت گرفته است، اما استدلال شد که با فرض پذیرش روش وی در مدل‌سازی برهان آنسلم، وی در تشخیص طرفین مقایسه دچار اشتباه شده است و در واقع مقایسه میان «g به‌عنوان ناموجود» و «g به‌عنوان موجود» بوده است. این که مسئله مقایسه با خود باید چگونه صورت‌بندی شود و این صورت‌بندی چه تأثیری در کل برهان آنسلم خواهد گذاشت، مسئله‌ای مهم، اما مستقل است که در نوشتار حاضر نمی‌گنجد.

پی‌نوشت

۱. به‌طور خلاصه، عنوان این نقدها عبارت‌اند از: ۱. داشتن پیش‌فرض افلاطونی مبنی بر مدرج‌بودن وجود؛ ۲. تعبیر مخدوش از «وجود» داشتن در ذهن؛ ۳. استنتاج فردی که مورد فهم واقع می‌شود به صرف فهمیدن چیزی؛ ۴. مقایسه مناقشه‌انگیز میان فردی که در ذهن است و فردی که در عالم واقع است؛ ۵. وصف خاص دانستن «آنچه فراتر از آن قابل تصور نیست»؛ ۶. محمول‌نبودن وجود (اشکال کانتی)؛ ۷. خلط فضاها و نقض اصل فضاها؛ ۸. به تناقض نرسیدن برهان خلف؛ ۹. جزیره گم‌شده گونیلون. برای توضیحات بیش‌تر ← Milican, 2004

2. [I]f it exists solely in the mind even, it can be thought to exist in reality also, which is greater.
3. [I]f it exists solely in the mind something that is greater can be thought to exist in reality also.
4. There is (in the understanding) something than which nothing greater can be conceived (Barnes, 1972).
5. [I]f it is at least in the understanding alone, it can be imagined to be in reality too, which is greater (Barnes, 1972).
6. برای مطالعه مقاله‌ای که درصدد پرکردن این فاصله است ← مقاله قدیری و حسینی (در دست چاپ).

۷. جا دارد این‌جا معنای موجهاتی‌بودن یک برهان را نیز بررسی کنیم؛ موجهاتی‌بودن یک استدلال دارای دو معنای متفاوت است: یکم آن‌که ممکن است استدلالی موجهاتی دانسته شود از آن‌رو که در متن گزاره‌های استفاده‌شده در آن استدلال، از عبارت‌های «ممکن است» یا «ضروری است» یا مشتقات آن‌ها استفاده شده باشد، یا آن‌که بتوان در سمانتیک آن متن، از طریق مفهوم جهان‌های ممکن، آن متن را معنادهی کرد و برای آن مدلول یافت؛ دوم آن‌که ممکن است استدلالی موجهاتی باشد از آن‌رو که در آن قواعد موجهات، مانند اصل ضرورت، یا به بیان کلی‌تر، مواردی که مختص به منطق‌های موجهاتی باشد، استفاده شده است. برای نشان‌دادن تمایز این دو معنای موجهاتی‌بودن، مثال زیر راه‌گشا است:

این مایع قابل اشتعال است؛

اگر این مایع قابل اشتعال باشد، آن‌گاه علی خوش حال است؛

در نتیجه، علی خوش حال است.

می‌توان «قابل اشتعال» را به شکل «چیزی که ممکن است مشتعل شود» بازنویسی کرد که نشان از موجهاتی بودن این مفهوم دارد. طبق معنای یکم از موجهاتی بودن یک استدلال، استدلال ناظر به اشتعال‌پذیری استدلالی موجهاتی است؛ از سوی دیگر، بنا به معنای دوم موجهاتی بودن یک استدلال، از آن‌جا که فقط از شکل اول قیاس استفاده شده است، این استدلال موجهاتی نخواهد بود.

8. For any understandable being x , there is a world W such that x exists in W (Lewis, 1970).

۹. هرچند تفاوتی میان نحوه مدل‌کردن «فرا بودن» در تقریر لوئیس و سایر تقریرات وجود دارد، برای یک‌دستی تقریرها، این تفاوت را نادیده گرفته و سعی شده است ادبیاتی مشابه تقریرهای دیگر انتخاب شود. گفتنی است این اغماض تأثیری در بحث‌ها و نتایج ندارد.

10. For any understandable being x , and for any worlds W and V , if x exists in W but x does not exist in V , then the greatness of x in W exceeds the greatness of x in V (Lewis, 1970).

۱۱. در این‌جا «هست» را معادل *There is* به کار می‌بریم؛ بدین ترتیب، دلالتی بر «وجود» نخواهد داشت.

12. There is an understandable being x , such that for no world W and being y does the greatness of y in W exceed the greatness of x in the actual world (Lewis, 1970).

13. There are an understandable being x and a world y , such that for no world W and being y does the greatness of y in W exceed the greatness of x in V (Lewis, 1970).

14. There is an understandable being x , such that for no worlds V and W and being y does the greatness of y in W exceed the greatness of x in V (Lewis, 1970).

15. There is an understandable being x such that for no world W and being y does the greatness of y in W exceed the greatness of x in W (Lewis, 1970).

۱۶. البته این اشکال مشهوری است و ما فقط خواسته ایم که از آن در بحث حاضر بهره ببریم. برای مطالعه در مورد این نقد و بسیاری نقدهای دیگر و برخی پاسخ‌های لوئیس ← لوئیس، ۱۹۸۶؛ چهارم، ۱۹۹۸.

17. For an intentional object a that neither includes existence nor nonexistence, the intentional object a -as-existing is distinct from a (King, 1984).

18. God is something that than which nothing greater can thought (King, 1984).

19. Whatever is understood is in the understanding (King, 1984).

20. The Fool says that God does not exist (King, 1984).
21. The Fool understands (1) (King, 1984).
22. Understanding a proposition is a function of understanding its constituent parts (King, 1984).
23. The Fool understands 'something than which nothing greater can be thought' (King, 1984).
24. Something than which nothing greater can be thought is in the Fool's understanding (King, 1984).
25. For an intentional object a that neither includes existence nor nonexistence, the intentional object a -as-existing is distinct from a (King, 1984).
26. A person having an intentional object such as a described in (8) has or can have the distinct intentional object a -as-existing as well (King, 1984).
27. Let g be the intentional object specified by the description 'something than which nothing greater can be thought'. For all intentional objects x , if x and g are distinct then g is greater than x (King, 1984).
28. Reductio-assumption: Assume (12a) is true, i.e. something than which nothing greater can be thought exists only in the understanding (King, 1984).
29. The intentional object g is distinct from the intentional object g -as-existing (King, 1984).
30. The Fool has in his understanding the intentional object g -as-existing (King, 1984).
31. g -as-existing is greater than g (King, 1984).
32. g is greater than g -as-existing (King, 1984).

۳۳. نگارندگان ادعایی در مورد چنین مدلی ندارند و صرفاً من باب «إذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال» است که استدلال کینگ مبنی بر ناموجهی بودن برهان رد می‌شود.

منابع

قدیری، حامد و داود حسینی (در دست چاپ). «برهان وجودی آنسلم به تقریر زالتا و نقد آن»، مجله فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران.

Anselm (1077). *Proslogion*, Davies, B. and G. R. Evans (eds.), *Anselm of Canterbury, The Major Works*, Oxford: Oxford University Press.

Barbes, Jonathan (1972). *The Ontological Argument*, London: Macmillan.

Charlesworth, M. J. (Trans.) (1965). *St. Anselm's Proslogion*, Oxford: Oxford University Press.

- Chihara, C. S. (1998). *The Worlds of Possibility*, Oxford: Clarendon.
- King, Peter (1984). 'Anselm's Intentional Argument', *History of Philosophy Quarterly*, Vol. 1.
- Lewis, David (1970). 'Anselm and Actuality', *Nous*, Vol. 4.
- Lewis, David (1986). *On The Plurality of Worlds*, Oxford: Blackwell.
- Milican, Peter (2004). 'The One Fatal Flaw in Anselm's Argument', *Mind*, Vol. 113.
- Nagasawa, Y. (2007). 'Milican on the Ontological Argument', *Mind*, Vol. 116.
- Oppenheimer, P. and Edward N. Zalta (2007). 'Reflections on the Logic of the Ontological Argument', *Studia Neoaristotelica*, Vol. 4, No. 1.
- Oppenheimer, P. and Edward N. Zalta (1991). 'On the Logic of the Ontological Argument', J. Tomberlin (ed.), *Philosophical Perspective 5, The Philosophy of Religion*.
- Oppenheimer, P. and Edward N. Zalta (2011). 'A Computationally-Discovered Simplification of the Ontological Argument', *Australasian Journal of Philosophy*, Vol. 89, No. 2.
- Oppy, Graham (1996). 'Ontological Arguments', The *Stanford Electronic Encyclopedia of Philosophy*, <http://plato.stanford.edu/entries/ontological-arguments/> (revised 2011).
- Oppy, Graham (2007). 'More Than One Flaw, Reply to Milican', *Sophia*, Vol. 46.

